آب: بحرانی که سیاست ساخت

تحریریهٔ پیشرو · 15 شهریور 1405

دربارهٔ آب معمولاً به زبان طبیعت حرف می‌زنیم: کم‌بارشی، خشکسالی، تغییر اقلیم. این‌ها واقعی‌اند، اما تمام ماجرا نیستند. خشکسالی یک پدیدهٔ طبیعی است. بحران آب، یعنی وضعیتی که در آن یک جامعه نمی‌تواند نیازهای پایه‌اش را تأمین کند، نتیجهٔ مجموعه‌ای از تصمیم‌هاست: دربارهٔ اینکه چه کاشته شود، کجا صنعت مستقر شود، چاه چگونه مجاز شود، و چه کسی حق تصمیم داشته باشد.

سه تصمیمی که تکرار شده‌اند

اول، تشویق کشت‌های پرمصرف در مناطق کم‌آب، معمولاً به نام خودکفایی. دوم، استقرار صنایع آب‌بر در فلات مرکزی، معمولاً به نام اشتغال منطقه‌ای. سوم، حل هر کم‌بودی با انتقال آب از حوضه‌ای دیگر، که مسئله را جابه‌جا می‌کند و به حوضهٔ مبدأ منتقل.

هیچ‌کدام از این‌ها تصمیم‌های احمقانه‌ای نبودند؛ هرکدام یک منطق کوتاه‌مدت داشتند. مشکل این است که هزینه‌شان را نسل بعد و منطقهٔ دیگر می‌پردازد، و کسی که تصمیم گرفته، آن هزینه را در دفتر خودش نمی‌بیند.

چرا این یک مسئلهٔ حکمرانی است

تصمیم دربارهٔ آب ذاتاً تصمیم دربارهٔ تقسیم است: میان کشاورزی و شهر، میان بالادست و پایین‌دست، میان امروز و بیست سال بعد. چنین تصمیمی بدون سازوکار نمایندگی و بدون دادهٔ عمومی، همیشه به نفع کسی تمام می‌شود که به تصمیم‌گیر نزدیک‌تر است.

به همین دلیل، هر برنامهٔ محیط‌زیستی که فقط از «مدیریت مصرف» بگوید و دربارهٔ اینکه چه کسی تصمیم می‌گیرد و بر اساس کدام داده ساکت باشد، مسئله را نادیده گرفته است.